عاشورا و رویکرد صیانت اسلام

على‏اصغر الهامى‏نیا

چکیده

از آغاز هبوط آدم به کره خاکى جدال میان حق و باطل‏درگرفت و طرفداران حق با جان و دل از آن دفاع کردند. دین‏خاتم نیز مورد آماج مشرکان و کافران قرار گرفت و در نیمه‏دوم قرن اول مى‏رفت که تا به نابودى کشیده شود. ولى فرزنددلاور على و فاطمه در برابر حزب کافر اموى قد علم کرد و ازکیان شریعت خاتم صیانت کرد. پس از رخداد حماسى‏سیدالشهدا(ع) در کربلا اسلام جانى تازه یافت وکربلا و عاشورا یک مکتب شد که همیشه از شریعت مقدس‏اسلام صیانت مى‏کند. آنچه پیش روى شماست دورنمایى ازآن واقعیت عظیم است.

کلیدواژه‏ها: اسلام، امام حسین(ع)، عاشورا،کربلا، شهادت و صیانت.

مقدم

هبوط حضرت آدم از بهشت به زمین توأم با کینه‏توزى و دشمنى بوده است؛

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَکُمْ فِی الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىحِینٍ. (اعراف: 24)

]به آدم و حوا و شیطان[ فرمود: فرود آیید که برخى از شما دشمن‏برخى دیگرید و برایتان در زمین، تا هنگامى معیّن، قرارگاه وبرخوردارى است.

جدال حق و باطل همان زمان و با قتل هابیل و با دشنه کینه و حسادت‏قابیل آغاز شد و تا فرجام دنیا نیز پایان نخواهد یافت. خداجویان و نیکان‏پاک‏سرشت همواره در جبهه حق و تبهکاران زشتخو و بدکردار نیز در جبهه‏باطل صف‏آرایى کردند. رهبران جبهه حق همواره‏پیام‏آوران و اولیاى الهى بودند. چنان‏که سرکردگان جبهه باطل کافران ومشرکان بودند.

با طلوع اسلام در مکه، مشرکان در برابر آن خیره‏سرى نشان دادند.سرکرده آنان ابوسفیان از تبار امیّه فرزند عبد شمس بود. آنان در جریان فتح‏مکه جملگى اسیر شدند ولى پیامبر از آنان درگذشت و آزادشان ساخت و به‏همین دلیل «طلقا» نامیده شدند. طلقا یا همان آزادشدگان مکه از روى ناچارى‏به اسلام گرویدند و پایان دوران ننگین شرک‏آلود آنان، آغاز دوره سیاه نفاق وسالوسى‏شان شد.

یزید یکى از پسران ابوسفیان در زمان خلافت عمر، والى شام شد و پس ازاو معاویه برادرش به آن سمت منصوب شد و آن منطقه سالیانى دراز دراختیار فرزندان ابوسفیان قرار داشت.

وقتى عثمان بن عفان که از تبار امیه بود به خلافت رسید، همه قلمرواسلام دراختیار بنى امیه قرار گرفت و آنان بر سرنوشت مردم و جان و مال‏آنان مسلط شدند.

در روزهاى خلافت عثمان، در یک جمع خصوصى امویان، ابوسفیان که‏در آن زمان نابینا شده بود از حاضران پرسید: آیا در این مکان، فردى غیر اموى‏حضور دارد؟ گفتند: خیر. ابوسفیان اظهار داشت:

تَلَقَّفُوها تَلَقُّفَ الْکُرَةِ فَوَ الَّذى یَحْلِفُ بِهِ اَبُوسُفْیانَ ما مِنْ عَذابٍ وَ لاحِسابٍ وَ لا جَنَّةٍ وَلا نارٍ وَ لا بَعْثٍ وَ لا قِیامَةٍ.

خلافت را چون توپ به یکدیگر پاس دهید. به مقدّساتم سوگند نه‏حساب و عقابى در کار است و نه بهشت و دوزخى و نه محشر وقیامتى.[1]

رویکرد برانداز

بنى‏امیه از آغاز خلافت عثمان، همین شعار راهبردى، بزرگ نابیناى خویش‏را که سابقه بیست ساله دشمنى با اسلام و پیامبر را در پرونده خویش داشت‏سرمشق خود قرار دادند و خلافت و رهبرى اسلامى را به سلطنت وفرمانروایى تبدیل کردند و به تعبیر امیر مؤمنان علیه‏السلام:

اِلى اَنْ قامَ ثالِثُ الْقَوْمِ نافِجاً حِضنَیْةِ بَیْنَ نَثیلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ وَ قامَ مَعَهُ بَنُو اَبیهِ‏یَخْضَمُونَ مالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْاِبِل نَبْتَةَ الرَّبیعِ اِلى اَن اِنْتَکَثَ عَلَیْهِ فَتْلُهُ‏وَاَجْهَزَ عَلَیْهِ عَمَلُهُ وَ کَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ.[1]

آن هنگام که سومى آنها (عثمان) به خلافت برخاست ودو پهلویش از شکم‏خوارگى فربه شد و همه همّتش از آخور تا آبریزبود، فرزندان پدرش ]بنى‏امیه[ نیز همچون شترانى گرسنه که به‏علفزار بهارى رسیده باشند، به جان بیت‏المال افتادند. تا اینکه‏رشته‏هایش از هم گسست و نابکارى‏اش قاتل جانش شد وشکمبارگى‏اش به انفجار انجامید.

تحلیل سیدالشهدا علیه‏السلام از موقعیت سیاسى - اجتماعى آن زمان‏چنین است:

اَلا وَ اِنَّ هؤُلاءِ قَدْ لَزِمُوا طاعَةَ الشَّیْطانِ وَ تَرَکُوا طاعَةَ الرَّحْمانِ وَ اَظْهَرُواالْفَسادَ وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَىْ‏ءِ وَ اَحَلُّوا حَرامَ اللَّهِ وَ حَرَّمُواحَلالَهُ.[2]

آگاه باشید که اینان (بنى‏امیه) به فرمان شیطان ملتزم شده وفرمان رحمان را ترک کرده‏اند و تباهى را آشکار و حدود الهى راتعطیل کرده‏اند و بیت‏المال را به یغما برده و حرام الهى را حلال وحلالش را حرام کرده‏اند.

معاویه پس از آن که امام مجتبى علیه‏السلام را وادار کرد پیمان صلح راامضا کند، پایه‏هاى سلطنت اموى را محکم کرد. براى فرزند فاجر وتبهکارش - یزید - از مردم بیعت گرفت. او از اسلام و احکام آن براى تحکیم‏سلطنت خود استفاده ابزارى کرد و کمترین اعتقادى به آن نداشت. رویکردحکومت اموى چیزى جز نابودى و براندازى اسلام نبود. در اینجا به چندنمونه بسنده مى‏کنیم.

1. تحریف و بدعت: بنى‏امیه بسیارى از احکام و قوانین اسلام را به دلخواه‏و در جهت منافع حکومت خویش تحریف مى‏کردند.

- عثمان در زمان حکومت خود، چندین سال در سرزمین «منى» به پیروى‏از پیامبر(ص) نمازهاى چهار رکعتى را دو رکعت (نمازمسافر) به جاى آورد ولى یک سال تصمیم گرفت نمازهاى ظهر وعصر و عشا را تمام بخواند و از آن پس، بنى‏امیه به جاى پیروى از پیامبر، ازعثمان بیعت کردند.[3]

- ولید بن عقبه - والى عثمان در کوفه - مردى فاسق، عیاش و شرابخواره‏بود، شبى پس از عیاشى براى گزاردن نماز به مسجد رفت، نماز صبح را چهاررکعت گزارد و به جاى قرآن، اشعار عاشقانه خواند، سپس رو به مردم کرد وگفت: اگر میل دارید بیش از این برایتان بخوانم! آنگاه بر اثر مستى شراب،حالت تهوّع پیدا کرد و محراب مسجد جامع را آلوده ساخت.[4]

- در زمان پیامبر براى اقامه نماز جمعه بلال اذان مى‏گفت و رسول خداپس از خطبه‏ها اقامه مى‏گفت و به نماز مى‏ایستاد. ولى عثمان در سال هفتم‏خلافتش دستور داد دو بار اذان بگویند. مردم بر این کار او خرده گرفتند و آن‏را بدعت نامیدند.[5]

- معاویه در آستانه جنگ صفین، نماز جمعه را روز چهارشنبه اقامه کرد.علّامه امینى پس از نقل این بدعت، مى‏نویسد: «پسر هند جگرخوار، تصمیم‏داشت هیچ‏یک از سنت‏هاى پیامبر را بر جاى نگذارد مگر اینکه به آن آسیب‏برساند و آن را به بازى بگیرد. از این رو دین خدا را دستخوش تحریف‏مى‏کرد.»[6]

- معاویه و دیگر امویان، براى نگه داشتن مردم جهت استماع خطبه‏هاى‏نماز عید که برخلاف نماز جمعه پس از نماز ایراد مى‏شود بدعتى دیگرآفریدند و برخلاف دستور اسلام، ایراد خطبه‏ها را بر نماز مقدم داشتند.[7]

- انس بن مالک نقل کرده که معاویه در مدینه به نماز ایستاد و بسم الله را درسوره پس از حمد نخواند و هنگام رفتن به رکوع تکبیر نگفت. پس از نماز،مهاجران فریاد زدند «اى معاویه از نماز دزدیدى یا فراموش کردى؟!»[8]

2. فساد و فحشا: «کاخ معاویه از روز نخست، دکان شراب و دکّه فسق وفجور و خانه فحشا و منکر و شرابخوارى شعار اصلى ساکنان آن بود که هیچ‏پند و اندرزى ساکنان آن را از چنین کارى بازنداشت و آنها با حکم و سخن‏پیامبر(ص) بیگانه بودند.[9]

نقل شده که روزى «عبادة بن صامت» از یاران رسول‏خدا(ص) و رزمنده جنگ بدر، قطار شترى را در شام مشاهده‏کرد که مشک‏هایى را حمل مى‏کردند، پرسید آیا بار شتران روغن زیتون‏است؟ گفتند: نه بلکه شراب است که براى معاویه خریدارى شده است. عباده‏با حربه‏اى همه مشک‏ها را درید. معاویه با شنیدن این خبر، ابوهریره رافرستاد تا عباده را نصیحت کند. عباده در پاسخ پند و اندرز ابوهریره اظهارداشت: ما با پیامبر بیعت کرده‏ایم که امر به معروف و نهى از منکر کنیم.[10]

معاویه برخلاف صریح قرآن، به رباخوارى مى‏پرداخت و آن را رواج‏مى‏داد. این کار زشت نیز مورد اعتراض عبادة بن صامت قرار گرفت و با نقل‏روایتى از پیامبر آن را محکوم کرد و معاویه به او گفت: دیگر این حدیث رانخوان![11]

3. ستم و جنایت: حکومت بنى‏امیه براساس ظلم و جنایت و باطل‏گرایى‏شکل گرفته بود و هرگز از معیارهاى عدالت و حقیقت برخوردار نبود. به‏همین دلیل همه دست‏آوردهاى آن به زیان اسلام و قرآن و مسلمانان بود.

نخستین و سنگین جنایت حزب اموى، ایستادگى و سنگ‏اندازى در برابرحکومت امام على علیه‏السلام بود که پس از دوران پیامبر اکرم از نظر روحى ومعنوى و سازندگى و عدالت و تعلیم و تربیت در تاریخ بشر بى‏نظیر است.باید گفت حزب اموى، بشریت را از عدالت و معارف آسمانى‏على(ع) و رهبرى دلسوزانه و بى‏نظیر او محروم کرد و بزرگ سدّپیشرفت و ترقى جهان آن روز شد که ژرفاى این جنایت هولناک قابل درک وتوصیف نیست.

معاویه با درگیر کردن جانشین واقعى پیامبر به امور داخلى و صرفاً به‏خاطر هوا و هوس دار و دسته امویان، او را از تربیت مسلمانان و رشد و تعالى‏جامعه اسلامى بازداشت و در عوض، خود نیز به فساد و فحشا و کشتار وجنایت و بى‏دینى دامن زد و عملاً اسباب سقوط و بى‏هویتى را فراهم ساخت‏و این فرعون نوظهور همان بساطى را پهن کرد که پیش از او فرعون زمان‏موسى گسترده بود.

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى. (طه: 79)

انحراف فکرى، سلب امنیت اجتماعى، کشتار جمعى، تاراج اموال، هتک‏حرمت، کمترین بهایى بود که مردم به حکومت اموى مى‏پرداختند.

امام حسین علیه‏السلام طى نامه‏اى به معاویه به برخى از جنایت‏هاى او نیزاشاره مى‏کند؛

آیا تو قاتل حجر و نمازگزاران خداپرستى که منکر ستم بودند نیستى؟تو آنها را که بدعت‏هایت را منکر شدند از سر ستم و لجاجت اعدام‏کردى با آنکه به آنان امان داده بودى!

آیا تو قاتل عمرو بن حمق، یار پیامبر و عبد صالح خدا نیستى؟همان‏که اندامش بر اثر عبادت فرسوده شده و رنگش پریده بود. بااینکه به او امان نامه‏اى داده بودى که اگر به پرندگان داده مى‏شد از فرازقله‏ها به پایین مى‏آمدند!

آیا تو برخلاف نظر پیامبر، زیاد بن سمیّه را برادر خود نخواندى وعمداً سنت پیامبر را زیر پا نگذاشتى؟ سپس آن نابکار را بر بصره وکوفه گماشتى تا دست و پاى مسلمانان را قطع کند و چشمهایشان را ازحدقه بیرون آورد و آنها را بر شاخه‏هاى درختان بیاویزد. اى معاویه‏گویا تو از این امّت نیستى و آنان با تو بیگانه‏اند!

آیا تو همان نیستى که وقتى پسر سمیه گزارش داد که حضرمیان بردین على(ع) هستند، به او ابلاغ کردى که هر کس پایبند به‏مذهب على است گردن بزن! آن جنایتکار نیز آنان را کشت و بدنشان‏را پاره پاره کرد! به خدا سوگند تو در پرتو دین على به این جایگاه‏رسیده‏اى وگرنه تو و پدرت منزلتى جز دوره‏گردى نداشتید![12]

معاویه! این را نیز بدان که خداوند هرگز فراموش نمى‏کند که توچگونه با کمترین گمان بد، مردم را بازداشت مى‏کنى. دوستان او رامى‏کشى و برخى را تبعید مى‏نمایى و از مردم براى پسر شرابخواره وسگ‏باز خود بیعت گرفته‏اى. تو دین خویش را تباه ساختى و به ملّت‏دروغ گفتى و در امانت خیانت ورزیدى. سخنان سفیهان را شنیدى وپرهیزگاران با ورع را به خاطر آنان، سبک شمردى!

امام مجتبى علیه‏السلام نیز در جلسه‏اى که معاویه با سران بنى‏امیه تشکیل‏داده بود، ماهیت حکومت اموى را چنین برملا مى‏سازد:

تَتَّبِعُ الْبَغایا وَ تُحْیى اَمْرَ الْجاهِلِیَّةِ وَ تُمیتُ الْاِسْلامَ.[13]

تو همواره در پى روسپیانى و رسم جاهلى را زنده و آیین اسلام رانابود مى‏سازى.

4. حیف و میل بیت‏المال: امیر مؤمنان علیه‏السلام، چشم‏انداز حاکمان‏ناشایسته آن زمان را چنین ترسیم مى‏کند؛

وَ لکِنَّنى آسى اَنْ یَلِىَ اَمْرَ هذِهِ الْاُمَّةِ سُفَهاؤُها وَ فُجَّارُها فَیَتَّخِذُوا مالَ اللَّهِ‏دُوَلاً وَ عِبادَهُ خَوَلاً وَالصَّالِحینَ حَرْباً وَالْفاسِقینَ حِزْباً.[14]

من بیم دارم که سرپرستى این امّت را بى‏خردان و نابکاران فراچنگ‏آرند. آنگاه بیت‏المال را به تاراج برند و بندگان خدا را به بردگى گیرند.با صالحان پیکار کنند و با فاسقان پیمان ببندند.

چنین کارى در حکومت حزب اموى بسیار رایج بود و آنان هیچ حد ومرزى براى هزینه بیت‏المال به رسمیت نمى‏شناختند. چنانکه هیچ احترامى‏براى شهروندان مسلمان قائل نبودند. برخى از ریخت و پاش‏هاى امویان‏بدین قرار است:

- عبدالرحمن بن عوف هنگام مرگ، هزار نفر شتر، سه هزار رأس‏گوسفند، صد رأس اسب و بیست حلقه چاه به ارث گذاشت و کارگرانى که‏شمش‏هاى طلاى او را با تبر مى‏شکستند تا میان ورثه تقسیم شود،دستهایشان تاول زد.[15]

عثمان بیت المال را به دلخواه خود بذل و بخشش مى‏کرد.[16] مثلاً به مروان‏حکم 500,000 دینار و 100,000 درهم، ابن ابى سرح 100,000 دینار،عبدالرحمن 2,560,000 دینار، یعلى بن امیه 500,000 دینار، زید بن ثابت100,000 دینار، آل‏حکم 2,020,000 درهم، ابوسفیان 200,000 درهم، ابن‏ابى وقاص 250,000 درهم، ولید 100,000 درهم، سعید 100,000 درهم‏بخشید و خود نیز مبلغ 350,000 دینار و 30,500,000 درهم از بیت‏المال‏تصاحب کرد.

و کسانى غیر از خاندان اموى نیز که با آنان همکارى مى‏کردند، از این‏خوان یغما طرفى مى‏بستند از جمله؛ زبیر بن عوام 11 باب منزل در مدینه، 2باب در بصره و یک باب در کوفه، یک باب در مصر بنا کرد و حدود59,800,000 درهم به ارث گذاشت.[17]

طلحه مزرعه‏اى در عراق داشت که روزى هزار دینار درآمد آن بود وافزون بر سه باب منزل، مبلغ 32,200,000 درهم به ارث نهاد.[18]

این تکاثر ثروت در حالى میان بنى‏امیه و همدستان آنان انجام گرفت که‏بیشتر مردم با فقر و گرسنگى دست و پنجه نرم مى‏کردند و اصحاب صالح‏پیامبر چون ابوذر، عمار و عبدالله بن مسعود از حقوق ناچیز خویش نیزمحروم شدند.[19]

رهبر معظم انقلاب در این باره فرمود:

در دوران خلیفه سوم وضعیت این‏گونه شد که برجستگان صحابه‏پیغمبر، جزو بزرگ‏ترین سرمایه‏دارهاى زمان خودشان شدند. توجه‏مى‏کنید؟ یعنى همین صحابه عالى‏مقام که اسم‏هایشان معروف است؛طلحه، زبیر، سعد بن ابى‏وقاص و امثال آنها، این بزرگان که هرکدامشان یک کتاب قطور سابقه افتخارات در بدر و حنین و احد وجاهاى دیگر داشتند، اینجا جزو سرمایه‏دارهاى درجه اول اسلام‏شدند.[20]1 . نهج‏البلاغه، خطبه 3.2 . مقتل الحسین، ابومخنف، ص 86 - 85.3 . الغدیر، علامه امینى، ج 8، ص 101.4 . همان، ص 123.5 . همان، ج 10، ص 191.6 . همان، ص 196.7 . همان، ص 212.8 . همان، ص 201.9 . همان، ص 138.10 . همان، ص 197 - 180.11 . همان، ص 185.12 . بحارالانوار، ج 44، ص 214 .13 . همان، ص 84.14 . نهج‏البلاغه، نامه 62.15 . الغدیر، ج 8، ص 284.16 . همان، ص 286.17 . همان، ص 282.18 . همان، ص 283.19 . همان، ص 245 - 244.20 . در جمع فرماندهان لشکر 27 محمد رسول‏الله.

ترسیم چهره وارونه از اسلا

آنچه یاد شد اندکى از انبوه فساد و انحراف حکومت اموى است و در واقع،بیان و شمارش همه آنها امکان‏پذیر نیست ولى از همه آنها سهمگین‏تر ارائه‏یک چهره کاریکاتورى و غیر واقعى از اسلام و باز کردن زاویه انحراف ازدین حنیف بود که هرچه ادامه پیدا مى‏کرد، این زاویه بازتر مى‏شد و فاصله‏جامعه با اسلام را روز به روز بیشتر مى‏کرد. امیر مؤمنان(ع)،فرجام حکومت طاغوت را چنین پیش‏بینى مى‏کند:

وَ تَواخَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ وَ تَهاجَرُوا عَلَى الدّینَ وَ تَحابُّوا عَلَى‏الْکِذْبِ وَ تَباغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ فَاِذا کانَ ذلِکَ کانَ الْوَلَدُ غَیظاً وَالْمَطَرُقَیْظاً وَ تَفیضُ اللِّئامُ فَیْضاً وَ تَغیضُ الْکِرامُ غَیْضاً وَ کانَ اَهْلُ ذلِکَ الزَّمانِ‏ذِئاباً وَ سَلاطینُهُ سِبائ وَ اَوْساطُهُ اکّالاً و فُقَراءُهُ اَمْواتاً وَ غارَ الصِّدْقُ وَفاضَ الْکِذْبُ وَاسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةَ بِاللِّسانِ وَ تَشاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ وَصارَ الفُسُوقُ نَسَباً وَالْعَفافُ عَجَباً وَ لُبِسَ الْاِسْلامُ لُبْسَ الْفَرْوِ مَقْلُوباً.[1]

مردم بر مدار هرزگى پیمان برادرى بندند و از دین بگریزند، دروغ‏جلب محبت کند و راستى سبب کینه‏توزى گردد. در آن زمان، فرزند]به جاى محبت به والدین[ دشمنى ورزد و باران، گرمى و قحطى‏مى‏آورد. فرومایگان از هر سو بجوشند و کریمان فروخشکند. درچنان زمانى، مردم، گرگ‏آسا و پادشاهان، درنده‏خو، طبقه متوسط،طعمه و درویشان همچون مردگانند. چشمه راستى بخشکد و دروغ‏بجوشد، دوستى به زبان رایج گردد و مردم در دلها با هم بجنگند.هرزگى سبب افتخار و پاکدامنى شگفت‏آور شود و اسلام را چون‏پوستینى وارونه در بر کنند.

نسل سوم اسلام که در زمان امویان متولد شد، سران بنى امیه و والیان وقاضیان و امامان جمعه و جماعت آنان را مظهر مسلمانى و مبلغ اسلام‏مى‏پنداشت و افکار و کردار و گفتارشان را عین اسلام تلقّى مى‏کرد. به تعبیرامام راحل(ره):

رژیم منحط بنى‏امیه مى‏رفت تا اسلام را رژیم طاغوتى و بنیان‏گذاراسلام را برخلاف آنچه بوده معرفى کند. معاویه و فرزند ستمکارش بااسلام و رسول الله آن کرد که چنگیز با ایران انجام داد. و اساس مکتب‏وحى را تبدیل به رژیم شیطانى نمود.[2]

و در سخنى دیگر فرمود:

اینها... داشتند اسلام را وارونه نشان مى‏دادند، شرب خمر مى‏کردند.امام جماعت هم بودند! مجالسشان مجالس لهو و لعب بود. همه چیزدر آنها بود، دنبالش هم جماعت بود، امام جماعت هم مى‏شدند؛ امام‏جماعت قمارباز!... به اسم خلافت رسول‏الله بر ضد رسول الله قیام‏کرده بودند، فریادشان لا اله الا الله بود و بر ضد الوهیت قیام کرده‏بودند. اعمالشان و رفتارشان، رفتار شیطانى بود لکن فریادشان فریادخلیفه رسول الله![3]

رهبر معظم انقلاب، موضوع را این‏گونه بیان مى‏کنند:

اگر این قطارى را که پیغمبر اکرم بر روى این خط، به راه انداخته است،دستى یا حادثه‏اى آمد و این قطار را از خط خارج کرد، تکلیف‏چیست؟ اگر جامعه اسلامى منحرف شد، اگر این انحراف به جایى‏رسید که خوف انحراف کل اسلام و معارف اسلام بود تکلیف‏چیست؟

دو جور انحراف داریم؛ یک وقت مردم فاسد مى‏شوند، خیلى وقت‏هاچنین چیزى پیش مى‏آید، اما احکام اسلامى از بین نمى‏رود. لیکن یک‏وقت مردم که فاسد مى‏شوند حکومت‏ها هم فاسد مى‏شوند، علما وگویندگان دین هم فاسد مى‏شوند، از آدم‏هاى فاسد اصلاً دین صحیح‏صادر نمى‏شود. قرآن و حقایق را تحریف مى‏کنند؛ خوب‏ها را بد،بدها را خوب، منکر را معروف و معروف را منکر مى‏کنند. خطى را که‏اسلام، مثلاً به این سمت کشیده است، صد و هشتاد درجه به سمت‏دیگر عوض مى‏کنند.

چنان‏که قرآن در توصیف منافقین مى‏فرماید:

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِن بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمُنْکَرِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ‏الْمَعْرُوفِ وَیَقْبِضُونَ أَیْدِیَهُمْ نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِینَ هُمُ‏الْفَاسِقُونَ. (توبه: 67)

مردان و زنان منافق همانند یکدیگرند؛ به کار ناپسند وامى‏دارند و ازکار پسندیده بازمى‏دارند و دست‏هاى خود را ]از انفاق[ فرومى‏بندندخدا را فراموش کردند و خدا نیز فراموششان کرد. در حقیقت این‏منافقان همان فاسقانند.

ضرورت قیام

در میان همه ادیان آسمانى، اسلام از ویژگى «جاوید و جهانى» بودن‏برخوردار است چنانکه قرآن مجید ضمن «خاتم» نامیدن پیامبر فرمود:

وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ. (انبیاء: 107)

این موضوع، ادعا یا آرزو و قرارداد نیست بلکه واقعیتى انکارناپذیر وهماهنگ با نظام آفرینش و برخاسته از مشیت و اراده الهى است و قطعاً نیزچنین خواهد بود. راز جاودانگى و جامعیت اسلام نیز در درون آن نهفته است‏و شارع مقدس آن را به‏گونه‏اى طراحى کرده که همواره زنده، پویا، پرشتاب،پاسخگو، متقن و با دوام بماند و از عهده رسالت خویش به خوبى برآید.

برآورد متغیرهاى جاودانگى و جامعیت اسلام، کتابى مستقل مى‏طلبدآنچه را در اینجا بدان مى‏پردازیم، مهم‏ترین عنصر بقاى دین یعنى امامت وامام است. اینک نقش حضرت سیدالشهدا علیه‏السلام مد نظر است.

«امامت، استمرار نبوت است در همه جزئیّات و کلّیات و تنها تفاوت آن بانبوت این است که بر شخص امام وحى فرود نمى‏آید و نزول وحى پس ازپیامبر(ص) پایان یافته است. امامت از گذر علم لدنّى و الهام الهى‏و مصونیت از خطا و اشتباه و گناه، از آیین پیامبر اسلام(ص)پاسدارى مى‏کند و مصالح دینى و دنیوى مردم را محفوظ مى‏دارد.»[4]

وظیفه اصلى امام معصوم، پاسدارى از مرزهاى فکرى، اخلاقى وتصحیح همه‏جانبه جامعه اسلامى و اجراى درست قوانین شریعت است وهیچ کس جز او شایستگى چنین کارى را ندارد. چنانکه قرآن مجید درباره‏معصومین فرمود:

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ وَإِقَامَ‏الصَّلاَةِ وَإِیتَاءَ الزَّکَاةِ وَکَانُوا لَنَا عَابِدِینَ. (انبیاء: 73)

و آنان را پیشوایانى قرار دادیم که به فرمان ما هدایت مى‏کردند و به‏ایشان انجام کارهاى نیک و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را وحى‏کردیم و آنان پرستنده ما بودند.

از منظر قرآن، انسان کامل و معصوم باید رهبر جامعه اسلامى باشد تا آنان‏را با امر و هدایت الهى به سر منزل مقصود رهنمون گرداند. چنان که شخص‏پیامبر اکرم(ص) در 13 سال مدینه و امیر مؤمنان در پنج سال آخرعمر خویش چنین کردند.

اما اگر امام معصوم - به هر دلیل - از خلافت و رهبرى ظاهرى جامعه‏برکنار ماند، هرگز مسئولیت حفظ دین و امامت واقعى را از دست نمى‏دهد وچنین کارى جز از عهده معصوم برنمى‏آید و او نیز هرگز از چنین مسئولیتى‏شانه خالى نمى‏کند. امیر مؤمنان علیه‏السلام در همین رابطه مى‏فرماید:

لَقَدْ عَلِمْتُمْ اَنّى اَحَقُّ النَّاسِ بِها مِنْ غَیْرى وَ وَاللَّهِ لَاُسَلِّمَنَّ ما سَلِمَتْ اُمُورُالْمُسْلِمینَ وَ لَمْ یَکُنْ فیها جَوْرٌ اِلّا عَلَىَّ خاصَّةً.[5]

شما خوب مى‏دانید که کسى جز من شایستگى خلافت را ندارد ]و آن‏را به دیگرى دادید [ولى به خدا سوگند تا هنگامى که اوضاع مسلمانان‏به سلامت باشد و تنها بر من ستم شود، همچنان ساکت خواهم ماند.

اما اگر امام احساس کند که منزلت دین و کرامت جامعه اسلامى، هدف‏آسیب جدّى است، وظیفه دیگرى دارد که بدان اقدام خواهد کرد. همان‏طورکه در سال شصت هجرى توسط امام حسین علیه‏السلام اتفاق افتاد و ایشان‏فرمود:

عَلَى الْاِسْلام السَّلامُ اِذْ قَدْ بُلِیَتِ الْاُمَّةُ بِراعٍ مِثْلِ یَزیدَ.[6]

چون ملت، گرفتار رهبرى چون یزید گشته باید با اسلام خداحافظى‏کرد.

و نقطه اساسى و کلید رمز نهضت سیدالشهدا علیه‏السلام در همین سخن‏نهفته است. ایشان براى پیشگیرى از فاجعه‏اى که در آستانه رخ دادن بود قیام‏کرد و تکلیف خویش را براى صیانت از دین خدا انجام داد و اعلان کرد:

اَنّى لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَ لا بَطِراً وَ لا مُفْسِداً وَ لا ظالِماً وَ اِنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ‏الْاِصْلاحِ فى اُمَّةِ جَدّى اُریدُ اَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهى عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسیرَبِسیرَةِ جَدّى وَ اَبى.[7]

من براى خودخواهى و خوش‏گذرانى یا مفسده‏جویى و ستمگرى‏قیام نکردم. بلکه به پا خاستم تا امّت جدم را اصلاح کنم و آهنگ امر به‏معروف و نهى از منکر دارم و روش من هم،

روش جدّم و پدرم مى‏باشد.

اصلاح امّت اسلامى و احیاى اصل احیاگر «امر به معروف و نهى از منکر»قطعاً مورد رضاى خداست و امام حسین(ع) نیز براى کسب‏رضاى الهى قیام کرده و مشمول این آیه شده است:

وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّهِ... (بقره:207)

برخى از مردم جان خویش را در ازاى رضاى الهى سودا مى‏کنند.

قیام سیدالشهدا(ع) آمیزه‏اى از اصلاح و عشق بود. اصلاح درامت اسلامى و عشق و شور و محبت خدا، که لازمه آن قیام و جهاد در راه‏خداست و مجاهد فى سبیل الله نیز دو راه پیش روى دارد: پیروزى بر خصم واصلاح جامعه یا شهادت و بیدار کردن مردم.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَیَیْنِ. (توبه: 52)

بگو آیا جز یکى از دو خوبى را براى ما توقع دارید؟

بدین ترتیب، منطق مجاهد، رنگ عشق و اصلاح و رضاى خدا مى‏گیرد. ومنطق شهید مى‏شود. به گفته شهید مطهرى:

منطق شهید، منطق سوختن و روشن کردن است. منطق حل شدن وجذب شدن در جامعه براى احیاى جامعه است. منطق دمیدن روح به‏اندام مرده ارزش‏هاى انسانى است. منطق حماسه‏آفرینى است. منطق‏دورنگرى بلکه بسیار دورنگرى است.[8]

سیدالشهدا با چنین منطقى دست به قیام زد. در همه سخنان، اشعار واظهارنظرهاى او روح حماسه و شجاعت و فداکارى و از جان گذشتگى براى‏اسلام موج مى‏زند. هنگام خروج از مکه، برادرش محمد حنفیه اظهار داشت‏از این کار صرف‏نظر کن، خطرآفرین است. امام در پاسخ او فرمود:«پیامبر(ص) به من فرموده چنین کنم گرچه در این راه کشته‏شوم.»[9]

در میان راه مکه به کربلا نیز افرادى او را از ادامه مسیر منع کردند در پاسخ‏این اشعاررا خواند:

سَاَمْضى وَ ما بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَى الْفَتى

اِذا ما نَوى حَقّاً وَ جاهَدَ مُسْلِما

وَ آسِى الرِّجالَ الصَّالِحینَ بِنَفْسِهِ

وَ فارَقَ مَثْبُوراً وَ خالَفَ مُجْرِما

اُقَدِّمُ نَفْسى لا اُریدُ بَقائَهَا

وَ فارَقَ مَثْبُوراً وَ خالَفَ مُجْرِما

فَاِنْ عِشْتُ لَمْ اَنْدَمْ وَ اِنْ مِتُّ لَمْ اُلَمْ

کَفى بِکَ ذُلّاً اَنْ تَعیشَ وَ تُرْغَما[10]

من مى‏روم و مردن براى جوانمرد ننگ نیست. به ویژه که اندیشه حق‏داشته باشد و در راه اسلام جهاد کند. و با جان خویش، مردان نیک راهمراهى کند و از فرد پستى (چون یزید) فاصله بگیرد و باجنایتکارى چون او مخالفت کند. من اگر در این راه زنده ماندم که‏پشیمان نمى‏شوم و اگر هم کشته شوم ملامت نخواهم شد و تو اگر جزاین انجام دهى بینى‏ات را به خاک خواهند مالید.

سرمایه‏گذارى امام نیز هماهنگ با این منطق و روحیه است. او همه افرادخاندان خویش - به جز چند نفر معذور - را براى این فداکارى بسیج کرد و هرچه در توان داشت به میدان آورد. دیگران را نیز براى شرکت در جهاد دعوت‏کرد و در یک سخنرانى عمومى در مکه اظهار داشت:

خُطَّ الْمَوْتُ عَلى وَلَدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلادَةِ عَلى جیدِ الْفَتاةِ وَ ما اَوْلَهَنى اِلىاَسْلافى اِشْتِیاقَ یَعْقُوبَ اِلى یُوسُفَ وَ خُیِّرَ لى مَصْرَعٌ اَنَا لاقیهِ... مَنْ کانَ‏فینا باذِلاً مُهْجَتَهُ مُوَطِّناً عَلى لِقاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا فَاِنّى راحِلٌ‏مُصْبِحاً اِنْ شاءَ اللَّهُ.[11]

مرگ همچون گردنبند آویخته بر گردن دختران جوان، بر آدمیان‏آونگ گشته است من بسان اشتیاق یعقوب به دیدن یوسف، شیداى‏ملاقات نیاکان خویشم و قتلگاه من نیز تعیین شده که به سویش‏خواهم شتافت. اینک هر کس آماده جانبازى در راه ماست و آهنگ‏دیدار خدا را دارد با ما همراه شود و من به یارى خدا فردا حرکت‏خواهم کرد.

از سوى دیگر امام با تمام توان در برابر طاغوت بنى‏امیه مقاومت کرد وکمترین امتیازى به آنان نداد و هیچ پیشنهادى را نیز نپذیرفت با اینکه‏مى‏دانست این قاطعیت و صلابت نتیجه‏اى جز کشته شدن ندارد؛

اَلا اِنَّ الدَّعِىَّ بْنَ الدَّعِىَ قَدْ رَکَزَ بَیْنَ اثْنَتَیْنِ بَیْنِ الْقِلَّةِ وَالذِّلَّةِ وَ هَیْهاتَ ماآخُذُ الدَّنِیَّةَ، اَبَى اللَّهُ ذلِکَ وَ رَسُولُهُ وَ جُدُودٌ طابَتْ وَ حُجُورٌ طَهُرَتْ وَاُنُوفٌ حَمِیَّةٌ وَ نُفُوسٌ اَبِیَّةٌ لا تُؤْثِرَ مَصارِعُ اللِّئامِ عَلى مَصارِعِ الْکِرامِ.

بدانید که ناپاک فرزند ناپاک (عبیدالله زیاد) مرا میان‏تنهایى و ننگ قرار داده و من هرگز پستى را نمى‏پذیرم. خدا وپیامبرش نیز از چنین کارى بى‏زارند. همین‏طور ریشه‏هاى پاکیزه ودامن‏هاى پاک و انسان‏هاى غیرتمند و با منزلت هرگز مرگ ننگین را برکشته شدن خونین و سرافرازانه ترجیح نخواهند داد.

بدین ترتیب امام علیه‏السلام، همه کسانى را که از این روحیه برخورداربودند با خود همراه کرد. حتى زنان و کودکان را محروم نساخت و هر چه درتوان داشت در راه خدا سرمایه‏گذارى کرد و به گونه‏اى حماسه عاشورا راطراحى نمود که به گفته شهید مطهرى:

«حسین بن على علیه‏السلام قیام کرد و با قیام خودش تحولى در درون‏تحول تاریخ اسلام به وجود آورد و مردم را بیدار کرد که اسلام آن نیست که‏بنى‏امیه مى‏گوید، آن ظاهر اسلام است نه باطن... این است که مى‏گوییم‏نهضت امام حسین یک نقطه عطف در تاریخ اسلام است. از آن روز، دیگرمسأله خلافت و اولیاى امورى که بر اوضاع مسلمین مسلطند با خود اسلام‏کاملاً دو مسأله است. و این یک مسأله جدّى در عالم اسلام است. از آن پس‏نهضت‏هایى در درون دنیاى اسلام پیدا شد علیه دستگاه خلافت و به نفع‏اسلام، خلافت در یک طرف قرار گرفت و اسلام در طرف دیگر، این ماسک‏از چهره خلافت دور شد. مردم فهمیدند که اسلام را با خلافت نباید یکى‏بدانند. حقیقت اسلام جاى دیگر است.»[12]

گفتنى است که حماسه عاشورا از سوى پیامبرش پیش‏بینى شده بود. به‏این بیان، نخست: امام صادق علیه‏السلام فرمود: یک روز صبح پیامبر بسیارغمگین و ناراحت بود. جبرئیل علت ناراحتى آن حضرت را جویا شد.فرمود: «در خواب دیدم که بنى‏امیه از منبرم بالا مى‏روند و مردم را گمراه‏مى‏سازند.»[13]

دوم: ابوسعید خدرى نقل کرده است: پیامبر(ص) این آیه راتلاوت کرد:

فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلاَةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ‏یَلْقَوْنَ غَیّاً. (مریم: 59)

آنگاه پس از آنان جانشینانى بر جاى ماندند که نماز را تباه ساخته و ازهوس‏ها پیروى کردند و به زودى گمراهى را خواهند دید.

سپس فرمود: «شصت سال دیگر کسانى خواهند آمد که نماز را چنین تباه‏مى‏کنند و در پى شهوات مى‏روند... اینان قرآن را تلاوت مى‏کنند ولى قرآن ازحنجره‏هاى آنان فروتر نمى‏رود.»[14]

سوم: امام حسین علیه‏السلام در نامه‏اى به سران کوفه نوشت:

رسول خدا(ص) در زمان حیاتش فرمود: هر کس پادشاه‏ستمگرى را ببیند که حریم خدا را مى‏شکند و پیمان او را زیر پا مى‏نهدو با سنت پیامبر خدا مخالفت مى‏ورزد و در حکومت خویش با گناه ودشمنى حکم مى‏راند، با این حال با گفتار و کردارش تغییرى در جامعه‏پدید نیاورد، بر خداست که او را در بدترین مکان‏ها ]دوزخ[ جاى‏دهد.[15]

چهارم: اسماء بنت عمیس مى‏گوید: روز هفتم تولد امام حسین‏علیه‏السلام پیامبر(ص) او را بر زانوى خود نشاند و گریست،سپس فرمود:

این فرزندم را فرقه کافر و شورشى بنى‏امیه خواهند کشت. خداى‏لعنتشان کند و شفاعت مرا در رستاخیز نصیبشان نکند. آرى او رامردى بى‏دین و کافر مى‏کشد.[16]

پنجم: روایت مشهور پیامبر که فرمود:

حُسَیْنٌ مِنّى وَ اَنَا مِنْ حُسَیْنٍ، اَحَبَّ اللَّهُ مَنْ اَحَبَّ حُسَیْناً.[17]

حسین از من است و من از حسینم، خداوند دوست حسین را دوست‏دارد.

این روایت معانى گوناگونى دارد که باید در جاى دیگرى به آن پرداخت.یک مفهوم آن این است که نور پیامبر و امامان علیهم‏السلام یکى است وجملگى از یک جنس و ناب و پاک و مطهرند. چنانکه پیامبر(ص)به سلمان فرمود:

اى سلمان! خداوند، نور مرا از نور برگزیده خویش آفرید. نور على رااز نور من خلق کردو از نور من و على، نور فاطمه را آفرید و از نور ماسه نفر نور حسن و حسین را خلق کرد.[18]

اما ظاهر روایت دلالت دارد بر اینکه همان‏طور که حیات معنوى‏سیدالشهدا علیه‏السلام از معارف و شریعت رسول گرامى سرچشمه مى‏گیرد،بقاى شریعت پیامبر - که در واقع تداوم حیات معنوى و به ثمر رساندن‏زحمات آن حضرت است - به دست امام حسین علیه‏السلام انجام مى‏پذیرد.امام خمینى(ره):

انا من حسین که روایت شده است که پیغمبر فرموده است... معنا این‏است که حسین مال من است و من هم از او زنده مى‏شوم - از او شده‏است. این همه برکات از شهادت ایشان است. با اینکه دشمن‏مى‏خواست آثار را از بین ببرد... آنها مى‏خواستند اصل اسلام را ببرندو یک مملکت عربى درست کنند.[19]

اقدام هوشمندانه و مسئولانه امام علیه‏السلام از وظایف اصلى امامت به‏شمار مى‏رود. روش اجراى آن بستگى به شرایط پیرامون آن دارد که مضمون‏حدیث دیگر پیامبر است که فرمود:

اَلْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ اِمامانِ قاما اَوْ قَعَدا.[20]

حسن و حسین امام هستند خواه قیام کنند خواه نکنند.

امام صادق علیه‏السلام درباره آن وظیفه کلى فرمود:

اِنَّ فینا اَهْلَ الْبَیْتِ فى کُلِّ خَلَفٍ عُدُولاً یَنْفَوْنَ تَحریفَ الْغالینَ وَ اِنْتِحالَ‏الْمُبْطِلینَ.[21]

در هر فصلى، دادگرانى از اهل بیت ما حضور دارند که دگرگونى‏افراطگرایان و یاوه‏پویان را از بین مى‏برند.1 . نهج‏البلاغه، خطبه 108.2 . 58 / 4 / 9 ، جام راز پاسدار.3 . 58 / 4 / 7 ، روحانیون قم.4 . فرهنگ شیعه، ص 93 - 2.5 . نهج‏البلاغه، خطبه 74.6 . بحارالانوار، ج 44، ص 326.7 . همان، ص 329.8 . مجموعه آثار، ج 24، ص 462.9 . بحارالانوار، ج 44، ص 378.10 . همان، ص 314.11 . همان، ص 366.12 . مجموعه آثار، شهید مطهرى، ج 25، ص 296.13 . فروع کافى، ج 4، ص 159.14 . المیزان، ج 14، ص 80.15 . بحارالانوار، ج 44، ص 382.16 . همان، ص 251 - 250.17 . بحارالانوار، ج 43، ص 261.18 . .19 . صحیفه نور، ج 13، ص 158.20 . بحارالانوار، ج 43، ص 291.21 . اصول کافى، ج 1، ص 32.

نتیجه بح

بدون تردید ره‏آورد حماسه بى‏بدیل کربلا بسان خون‏هاى پاک شهیدانش تاپایان تاریخ در حال جوش و خروش است و کسى جز خدا نمى‏تواند همه‏آن‏ها را شماره کند. با توجه به علم و اخلاص امام که هرگز اشتباه نمى‏کند وهیچ‏کارى را جز براى خدا انجام نمى‏دهد باید گفت امام حسین علیه‏السلام به‏همه اهدافى که در حماسه عاشورا در نظر داشته، رسیده و کمترین اقدام درکربلا بدون پاسخ نمانده است. به گفته العبیدى (مفتى مرصل):

«فاجعه کربلا در تاریخ بشر نادره‏اى است. همچنان‏که مسببین آن نیزنادره‏اند... حسین بن على(ع) سنت دفاع از حق مظلوم و مصالح‏عموم را بنابر فرمان خداوند در قرآن به زبان پیامبر اکرم وظیفه خویش دید واز اقدام به آن تسامحى نورزید. هستى خود را در آن قربانگاه بزرگ خدا کرد وبدین سبب نزد پروردگار «سرور شهیدان» محسوب شد و در تاریخ اسلام‏پیشواى اصلاح‏طلبان به شمار رفت. آرى به آنچه خواسته بود و بلکه برتر ازآن کامیاب گردید.»[1]

راز کامیابى سیدالشهدا نیز در اخلاص ایشان نهفته است. امام‏خمینى(ره):

«اگر قیام براى خدا باشد، اگر عمل براى خدا باشد، اگر نهضت براى خداباشد، شکست ندارد. براى آنکه آن چیزى که براى خدا هست اگر در صورت‏هم خیال بشود که شکست خورد، به حسب واقع شکست نخورده است. این‏حضرت امیر سلام‏الله علیه با معاویه جنگ کردند و شکست خوردند لکن‏شکست نبود. این شکست صورى ]بود[ شکست حقیقى نبود چون قیام لله‏بود. قیام لله شکست ندارد. تا امروز هم او غالب است. تا ابد هم او غالب‏است. سیدالشهدا سلام اللّه علیه با چند نفر از اصحاب، چند نفر از ارحامشان،از مخدراتشان قیام کردند. چون قیام لله بود اساس سلطنت آن خبیث(یزید) را به هم شکستند. در صورت ایشان کشته شدند لکن‏اساس سلطنت را شکستند. اساس سلطنتى که مى‏خواست اسلام را به‏صورت سلطنت طاغوتى درآورد.»[2]

و اما برخى از دستامدهاى عاشورا:

1. احیا و ابقاى شریعت:

چنانکه در سخن خود سیدالشهدا علیه‏السلام آمد، اگر حکومت یزید با همان‏روش ادامه مى‏یافت، اثرى از اسلام و قرآن باقى نمى‏ماند و نبوت و امامت‏تبدیل به سلطنت و شیطنت مى‏شد؛ امام خمینى:

خطرى که معاویه و یزید بر اسلام داشتند ]تنها[ این نبود که غصب‏خلافت کردند... خطرى که اینها داشتند این بود که مى‏خواستند اسلام‏را به صورت سلطنت دربیاورند. مى‏خواستند معنویت را به صورت‏طاغوت دربیاورند.[3]

حضرت آیةالله خامنه‏اى:

اساس دین با عاشورا پیوند خورده و به برکت عاشورا هم باقى مانده‏است. اگر فداکارى بزرگ حسین بن على علیه‏السلام نمى‏بود که این‏فداکارى وجدان تاریخ را به کلى متوجه و بیدار کرد در همان قرن اول‏یا نیمه قرن دوم هجرى، بساط اسلام به کلى برچیده مى‏شد.[4]

2. بیدارى جهان اسلام

صفحات تاریخ سرشار از قضایایى است که این بیدارى انعکاس مى‏دهد ونهضت‏هاى بى‏شمارى که پس از عاشورا رخ داد، جملگى متأثر از آن قیام‏خونین بودند. حتى این نکته را نباید فروگذاشت که بسیارى از نهضت‏هاى‏آزادى در میان نامسلمانان نیز از امام حسین علیه‏السلام الگو پذیرفته‏اند.موریس دوکبرى گفته است:

«در مجالس عزادارى حسین(ع) گفته مى‏شود که حسین براى‏حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگى مقام و مرتبه اسلام از جان و مال و فرزندگذشت و زیر بار استعمار و ماجراجویى یزید نرفت. پس بیایید ما هم شیوه اورا سرمشق قرار داده، از زیردستى استعمارگران خلاصى یابیم و مرگ با عزت‏را بر زندگى با ذلت ترجیح دهیم.»[5]

نقطه آغاز این بیدارى با پرتاب آخرین تیر یزیدیان در کربلا پیوند خوردو از همان زمانى که سر بریده سیدالشهدا به نیزه رفت، پرچم اسلام براى‏همیشه به اهتزاز درآمد و هرگز افول نخواهد کرد. مقام معظم رهبرى:

حادثه عاشورا در اوج قله فداکارى و شهادت باقى ماند و همچنان تاقیامت باقى خواهد ماند... همه جاى دنیا متأثر از این واقعه‏اند.[6]

و سخن جاودانه پیامبر اعظم صلّى الله علیه وآله نیز بدان اشارت بلکه‏تصریح دارد:

اِنّ الْحُسیْنَ بنَ عَلِىِّ فِى السَّماءِ اَکْبَرُ مِنْهُ فِى الْاَرْضِ وَ اِنَّهُ لَمَکْتُوبٌ عَنْ‏یَمینِ عَرْشِ اللَّهِ مِصْباحُ هُدىً وَ سَفینَةُ نَجاةٍ.[7]

حسین بن على در آسمان بسى بزرگ‏تر از زمین است و سمت راست‏عرش خدا نوشته شده ]حسین[ چراغ هدایت و کشتى نجات است.

از سال 61 ه . تاکنون در هر جاى ممالک اسلامى، نهضت یا انقلابى رخ‏داده ریشه در کربلا دارد و محرک اصلى حضرت سیدالشهدا علیه‏السلام بوده‏است. چنان که بزرگ‏ترین انقلاب به دست مردى از سلاله حسین در عصرکنونى به وقوع پیوست. اکنون سى سال‏است که پرچم عزت و افتخار و بیدارى و عقیده و اخلاق و عمل صالح‏اسلامى را بر دوش مى‏کشد و یک تنه در برابر ابرقدرت‏هاى دنیا، مردانه‏ایستاده است و شعار آن نیز «هیهات منا الذّلة» سالار شهیدان است؛ (مقام‏معظم رهبرى)

«شیعه از این واقعه یک استفاده فوق‏العاده کرده است. ما دین را به وسیله‏این حادثه عظیم حفظ کردیم. احکام را براى مردم بیان کردیم. عواطف مردم‏را در خدمت دین و ایمان قرار دادیم... در طول چند قرن گذشته آخرین برکت‏عظیم حادثه کربلا همین انقلاب شکوهمند ماست. اگر حادثه کربلا واسوه‏گیرى از آن نبود، این انقلاب پیروز نمى‏شد. امام بزرگوارمان که درمحرم سال 57 فرمودند: «ماهى که خون بر شمشیر پیروز است» این خط و این‏درس را از محرم دادند. سراغ جنگ هم که بروید همین است.»[8]

جمله نهایى سخنان رهبر فرزانه - که خود از جانبازان بى‏بدیل انقلاب‏است - براى همه رزمندگان، بسیار ملموس است و هر کس در جبهه‏هاى نبردهشت سال دفاع مقدس جنگیده باشد مى‏داند که شور و عشق حسین و کربلادر جبهه‏ها چه معجزه‏هایى آفریده است. برخى از آن شور و هیجان در شعرشاعران نمایان است.

علمدار سپاه عشق را نازم که با «همّت»

کند بى‏دست در میدان مردى رایت افرازى

بنازم پاسدارى را که با شور ابوالفضلى

کند ایثار دست و جان و سر، مانند خرازى[9]

× × ×

سپاه شوم یزیدى ز کربلا بگریخت

حسین عصر ستم آمد از محرم صبح

به جستجوى شهیدان کربلاى وطن

امیر قافله با اشک و آه مى‏آید[10]

× × ×

چون اولیا بال و پر پروازشان، حق

چون مرغ حق، زیر و بم آوازشان، حق

با ذوالجناح نور تا معراج راندند

تا وعده‏گاه عشق تا حلّاج راندند

تا ورد لبهاشان سرود سرخ «لا» شد

هر جا زمینى بود آنجا کربلا شد

با ما بجز اسرار بیدارى نگفتند

بیدارمان کردند و خود در خاک خفتند[11]

3. الگودهى

این موضوع مکمل عنوان پیش است. به این معنا که سیدالشهدا علیه‏السلام‏براى حفظ و تداوم مکتب عاشورا - که بسان موتور محرک بیدارى امت‏اسلامى است - دیگران را به اسوه‏پذیرى از خود فراخواند و فرمود: «لکم فى‏اسوة»[12] اقدام عملى او نیز آن‏چنان حماسى، پاک، خالصانه و مردانه بود که‏به‏طور خودکار همه جوانمردان جهان را به سوى خویش مى‏خواند.

حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه به همه آموخت که در مقابل ظلم،در مقابل ستم، در مقابل حکومت جائر چه باید کرد. با اینکه از اول‏مى‏دانست که در این راه که مى‏رود راهى است که باید همه اصحاب‏خودش و خانواده خودش را فدا کند و این عزیزان اسلام را براى‏اسلام قربانى کند، لکن عاقبتش را هم مى‏دانست... علاوه بر این درطول تاریخ آموخت به همه که راه همین است.[13]

4. اثبات پیروزى حق بر باطل

پیروزى حق بر باطل از منظر قرآن، امر حتمى است؛

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَیَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ. (انبیاء:18)

ما حق را بر باطل فرومى‏کوبیم تا آن را در هم بشکند و بناگاه نابودگردد.

حضرت سیدالشهدا علیه‏السلام به عنوان مظهر اسما و صفات الهى درعاشورا تجلى کرد و افزون بر رسوا کردن یاوه‏سران حزب اموى، باطل‏گرایان‏همیشه تاریخ را نیز روسیاه کرد و جاودانگى و پیروزى حق بر باطل را اثبات‏نمود.

«محرم ماهى است که عدالت در مقابل ظلم و حق در مقابل باطل قیام کرده‏و به اثبات رسانده است که در طول تاریخ همیشه حق بر باطل پیروز شده‏است.»[14]

«ماه محرم براى مذهب شیعه ماهى است که پیروزى در متن فداکارى وخون به دست آمده است.»[15]

5. انسجام و هماهنگى ملّى

امام خمینى(ره):

در کجا سراغ دارید که یک ملتى این طور هماهنگ بشود، کى اینها راهماهنگ کرده؟ اینها را سیدالشهدا هماهنگ کرده است. در تمام‏کشورهاى اسلامى، ملت‏هاى اسلامى در روز عاشورا و تاسوعا - ومثلا هشتم و چندم - این دستجات با این عظمت با آن محتوا همه جا،کى مى‏تواند یک همچنین اجتماعى درست بکند. در کجاى عالم شماسراغ دارید که این مردم این‏طور هماهنگ باشند. بروید هندوستان‏همین بساط، بروید پاکستان همین بساط، اندونزى... عراق...افغانستان... هر جا بروید همین بساط.[16]

یادآورى حماسه پرشکوه و جانسوز عاشورا و گریه و عزادارى براى‏سیدالشهدا علیه‏السلام اینک جنبه بین‏المللى پیدا کرده و در سراسر ممالک‏اسلامى روز به روز پررونق‏تر مى‏گردد که علاوه بر تعظیم شعایر اسلامى واعلام حضور میلیون‏ها نفر در زیر درفش خون‏فشان عاشورا، خود نوعى‏انسجام و همبستگى بى‏نظیر در تاریخ بشر است که در هیچ مکتبى مانند آن‏یافت نمى‏شود.

حضرت آیةالله خامنه‏اى:

امروز همین معارف، دنیا را گرفته است و به هر جاى آن که نگاه کنیدمعارف انبیا را مى‏بینید در حالى که تقریباً همه انبیا - به جز تعدادمعدودى - را قلع و قمع کردند. موسى را آن همه زجر کردند و عیسى‏بن مریم را آن طور مورد تعقیب و فشار قرار دادند. اما معارفشان تاامروز باقى است.

راز اصلى این است که انبیا از میدان درنرفتند و شکست یکى از آنها باعث‏نشد که دیگرى به مصاف باطل نرود. همه انبیا - مگر تعداد کمى - در زمان‏حیات خود از طرف دشمنانشان ضربه خوردند. در عین حال نتیجه کار این‏مجموعه‏اى که یا کشته یا سوزانده شدند و یا زندان رفتند و یا زنده زنده ارّه‏شدند و آن همه از قدرتمندان شکنجه کشیدند این است که امروز دنیا زیرپرچم معارف انبیا علیهم‏السلام است و هر جاى دنیا که شما بروید مى‏بینید که‏معارف انبیا مطرح است و همه اخلاقیات خوب و این همه نام‏هاى زیبا مثل‏عدالت و صلح و... به خاطر تعلیمات انبیاست. راز همه اینها خسته نشدن و ازمیدان در نرفتن است. در دوران امام حسین علیه‏السلام و آن بخش از تاریخ‏اسلام که این قدر فاجعه‏آفرینى شده است این اصل وجود نداشت. به خاطراینکه آنها با هم پیوند و ارتباط نداشتند و زود احساس شکست مى‏کردند وزود خسته مى‏شدند و میدان را خالى مى‏کردند، در نتیجه دشمن هم جلومى‏آمد.»[17]

ولى پس از حادثه عاشورا و تاکنون همه پیروان ادیان آسمانى به نوعى‏احساس آرامش و پیوستگى نسبت به یکدیگر دارند و هنگام لزوم، جبهه‏متّحدى را در برابر کافران و جریان لائیسم و دین‏زدایى تشکیل مى‏دهند.